

ترجمه درس چهارم عربی دوازدهم رشته ریاضی و تجربی

فرزدق

فرزدق از شاعران دوره ی اموی ست. او در سال بیست و سه بعد از هجرت (هجری) در منطقه ای در کویت کنونی متولد شد. و در بصره زندگی کرد. در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی (ع) آورد و امام (ع) از وی درباره ی پدرش پرسید؛ پس گفت:

«این پسر است نزدیک است که شاعری بزرگ شود».

پس امام (ع) به پدرش گفت: «به وی قرآن بیاموز».

پس (پدر فرزدق) قطعاً به او قرآن آموخت؛ سپس فرزدق نزد خلفای بنی امیه در شام رفت و آن ها را مدح کرد و جایزه های آنان را به دست آورد.

فرزدق دوستدار اهل بیت (ع) بود و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

پس هشام طواف کرد و وقتی که به حجرالأسود رسید نتوانست که آن را بخاطر شلوغی بسیار مسح کند. پس منبری برایش نصب شد و همچون امیران بر روی آن نشست، در حالی که به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

پس در حالی که به حجّ نگاه می کرد، ناگهان امام زین العابدین (ع) آمد و خانه ی خدا را همچون بزرگان طواف کرد، پس هنگامی که به حجرالأسود رسید، مردم کنار رفتند و آن را به آسانی مسح کرد.

پس مردی از اهل شام گفت: «این کیست که مردم به او اجازه داده اند که حجرالأسود را مسح کند؟! هشام ترسید از این که اهل شام او را بشناسند و مانند دوستداران، به او علاقه مند شوند؛ بنابراین گفت: «او را نمی شناسم». و فرزدق حاضر بود. پس فرزدق گفت: من او را به خوبی می شناسم. سپس جالب، این قصیده را سرود:

این کسی ست که سرزمین مگّه قدمگاهش را می شناسد.

و خانه ی (خدا) و بیرون و محدوده ی احرام، او را می شناسد.

این فرزندِ بهترین همه ی بندگان خداست.

این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزه ی بزرگ قوم است.

و این گفته ی تو که این کیست؟ زبان رساننده به او نیست.

عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می شناسند.

پایان

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

وبیر: زهره موسوی